

A comparative study of the story of "Fereydoun and Zahhak" in Shahnameh and the story of "Bhīma and Bakeh" in Mahabharata

Faranak Jahangard*

Tayebeh Golestani**

Abstract

The structure and content of the story of "Bahima and Bakeh" in Mahabahart have many similarities with the story of "Zahak" in Shahnameh. In both stories, the anti-hero attacks the creatures and kills and eats them. They tell him that if he does not harm anyone, they will provide him with food and send him to him. At the end of the story, one of the people who were supposed to go to the anti-hero and feed him, fights the anti-hero and destroys him. In this article, the similarities and differences between the two stories have been identified and analyzed by a comparative method. The similarities between the two stories are so strong that they indicate that they most likely have a common origin or are adapted from each other; which can be reminiscent of the coexistence of Indo-Iranians in ancient times. It is natural to see differences in the two stories. For example, the links seen in Iranian myth, such as the type of symbols and their connection to each other, are not in the Indian text. In addition, the location of each story in the epic narrative (as the main story or sub-story) can show its importance. In fact, although there are many similarities in the original narration, its processing in Shahnameh is more accurate and shows that this narration is original among Iranians.

Keywords: Shahnameh, Mahabharata, Bhīma and Bakeh, Zahhak, Fereydoun, Comparative Mythology.

* Associate Professor, Criticism, Theory and Interdisciplinary Studies, Faculty of Persian Language and Literature, Institute for Humanities and Cultural Studies (Corresponding Author), fjahangard22@gmail.com

** Ph.D in Persian Language and Literature, Shahid Bahonar University of Kerman, golestani.tayebeh@yahoo.com

Date received: 22/04/2024, Date of acceptance: 10/08/2024



مطالعه تطبیقی داستان «فریدون و ضحاک» در شاهنامه و داستان «بهیما و باکه» در مهابهارت

فرانک جهانگرد*

طیبه گلستانی حتکنی**

چکیده

ساختار و محتوای حکایت «بهیما و باکه» در مهابهارت با داستان «ضحاک» در شاهنامه شباهت‌های متعددی دارد. در هر دو داستان، ضدقهرمانی متعرض، موجودات را برای خوراک می‌کشد. مردم با وی پیمان می‌بندند مشروط به این که به کسی آسیب نرساند، خوراک روزانه او را تهیه کنند و به نزدش بفرستند. در نهایت یکی از کسانی که به عنوان خوراک ضدقهرمان تعیین شده بود (یا یکی از نزدیکان وی) بر ضدقهرمان می‌شورد و او را نابود می‌کند. در این مقاله با روش تطبیقی خطوط اصلی دو داستان بررسی و شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها تحلیل خواهد شد. پیرنگ بودن همانندی‌ها، نشان از سرچشمه مشترک یا اقتباس یکی از دیگری دارد؛ امری که می‌تواند یادآور دوران همزیستی دو قوم هند و ایرانی در دوران باستان باشد. طبیعی است که تفاوت‌های ناگزیری در دو داستان دیده شود. به عنوان نمونه پیوندهای اصیل و دقیقی که در اسطوره ایرانی خودنمایی می‌کند، از جمله نوع نمادها و پیوند آنها با یکدیگر، در متن هندی دیده نمی‌شود. به علاوه جای قرار گرفتن هر کدام از داستان‌ها در روایت حماسی، به صورت داستان اصلی یا حکایت فرعی - که خود می‌تواند نشانگر اهمیت آن باشد - نشان می‌دهد این نوع شورش بر دشمن در نزد ایرانیان بیشتر مورد توجه و امعان نظر بوده است. در

* دانشیار گروه پژوهشی نقد و نظریه و مطالعات میان‌رشته‌ای، پژوهشکده زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)، fjahangard22@gmail.com

** دکترای رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر، کرمان، golestani.tayebeh@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۲۰



واقع هر چند در اصل روایت تشابهات زیادی دیده می‌شود، پردازش دقیق‌تر آن در شاهنامه نشان از اصالت این روایت در بین ایرانیان دارد.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه، مهابهارت، بهیما و باکه، ضحاک، فریدون، اسطوره‌شناسی تطبیقی.

۱. مقدمه

دارمستتر در مقاله «وجوه مشترک میان مهابهارت و شاهنامه» نشان داده بر خلاف آنچه پنداشته می‌شد که «طبع و روحیه هندوان بسان دنیایی بسته است که فقط از خود توشه و مایه می‌گیرد»، از یونانیان و شاید ایرانیان بسیار وام گرفته است. «داستان گوشه‌گیری و خلوت‌گزینی یودیشتهیرا (Yudhishtira) که موضوع بازپسین دفتر حماسه یعنی دفتر (Mahaprashtanikaparva) است و داستان کناره‌گیری کیخسرو از شاهنامه» (دارمستتر، ۱۳۸۶) سخت همانندند و این داستان‌مهابهارت‌تصورت دیگری از روایت اسطوره ایرانی و برگرفته از آن است. انتشار این نظریه سبب شد مطالعات تطبیقی در حوزه اسطوره‌های ایرانی و هندی صورت جدی‌تری به خود بگیرد و از زوایای دیگری به آنها - که اغلب، هم‌خوانیشان به دلیل اصل نژادی مشترک این دو قوم در دوران کهن است - نگریسته شود. در پژوهش‌های متعددی شخصیت‌های شاهنامه و مهابهارت مطابقت داده شده و به اصل مشترک آنها اشاره شده است. شخصیت‌هایی که پس از جدایی دو قوم هند و ایرانی، یکی از فرهنگ ودایی تأثیر پذیرفته و دیگری از فرهنگ اوستایی. بدین سبب تفاوت‌هایی در پردازش روایت‌ها پدید آمده است. از میان این پژوهش‌ها می‌توان به تطبیق رستم و ایندرا (بهار، ۱۳۸۱: ۲۸)، رستم و ارجن (قبادی و صدیقی، ۱۳۸۵) و سهراب و بهروواهن (Babruvahana) (عجلی و اسماعیل‌پور، ۱۳۹۹) اشاره کرد.

کنش‌ها در دو داستان «بهیما و باکه» و داستان «فریدون و ضحاک» سخت همانند، و شخصیت‌ها نیز از جنبه‌هایی مشابه‌اند. در این مقاله به بررسی و تطبیق دو داستان فوق و تحلیل اصالت آنها پرداخته شده است.

۲. بحث

با توجه به شناخته‌شدگی داستان «فریدون و ضحاک» در شاهنامه، به معرفی کوتاهی از مهابهارت و حکایت «بهیما و باکه» بسنده می‌شود.

۱.۲ مهابهارت

منظومه مهابهارت، از بزرگ‌ترین و کهن‌ترین منظومه‌های حماسی جهان، در ادوار مختلف پدید آمده و در هر دوره مطالب جدیدی به آن افزوده شده است. در این اثر، علاوه بر داستان‌ها و افسانه‌هایی که بیان‌کننده مسائل اخلاقی، اجتماعی، فلسفی، آداب و رسوم، عقاید و سنت‌های هندوانند، به توصیف مکان‌های مقدس، نام رودها و کوه‌ها، علم ستاره‌شناسی و کیهان‌شناسی نیز پرداخته شده است، به گونه‌ای که می‌توان آن را «دایره‌المعارف هندو» دانست. مباحثی درباره مکاتب جوگ (Yoga) و سانکھییه (Samkhya) و زمینه نظریاتی مانند تناسخ، آنیما و آنیموس در این اثر ریشه دارند، که در پژوهش‌های نوین جایگاه و ارزش ویژه‌ای یافته‌اند.

داستان اصلی این حماسه‌نبرد دو خانواده خویشاوند کورو (Kauravas) و پاندوان (Pandavas) است که هر دو از نسل بهارت، نخستین پادشاه این سلسله‌اند. این نبرد بر سر فرمانروایی بر کشور بهارت صورت گرفته که پایتخت آن شهر هستیناپور (Hastinapura) است. نام اصلی این حماسه جیه (Jaya) و مشتمل بر هشت هزار و هشتصد بیت و پدیدآورنده آن شخصی به نام «بیاس» (Vyasa) است. پس از او ویشم پاین (Vaisampayana) پانزده هزار و دوست بیت دیگر بر آن افزود و آن را بهارت یا بهارت سمهیتا (Bharatasamhita = مجموعه بهارت) نامید.

۱.۱.۲ حکایت «بهیما و باکه»

قوم پاندوان (کتی و فرزندانش) به دستور «بیاس» به شهر ایک‌چکرا (Ekaçakra) می‌روند و در خانه برهمنی ساکن می‌شوند. روزها در اطراف شهر گردش می‌کنند و شبها به خانه می‌آیند. تا شبی که مادر پاندوان، «کتی» (Kunti) و پسرانش صدای گریه‌ای می‌شنوند، به طرف صدا می‌روند. برهمن، همسر و دخترش را در حال گریه کردن می‌بیند. سبب را می‌پرسند. برهمن ابتدا چیزی نمی‌گوید، اما با اصرار کتی می‌گوید: «در مجاورت شهر، دیوی است که باکه نام دارد. هر روز مردم شهر را اذیت می‌کند و می‌کشد. مردم شهر قرار گذاشته‌اند که روزانه خوراک او را که یک آدم و یک گاری پر از غذاست، به نزدش بفرستند تا به دیگران آسیب نرساند. در غیر این صورت، باکه شهر را ویران خواهد کرد و همه را خواهد کشت. امروز نوبت تنها پسر من است که خوراک باکه شود.» کتی می‌گوید: «من پنج پسر دارم، یکی را به جای پسر تو نزد دیو می‌فرستم.» برهمن این کار را خلاف رسم میهمان‌نوازی می‌داند و این پیشنهاد را نمی‌پذیرد. سرانجام با اصرار کتی و پذیرش برهمن، بهیم‌سین (بهیما)، پسر کتی برای رفتن نزد باکه

انتخاب می‌شود. بهیم سین با گاری غذا به راه می‌افتد. پیش از آن که به نزد دیو برسد غذاهای داخل گاری را می‌خورد. باکه به غایت گرسنه و عصبانی سر می‌رسد و با دیدن گاری خالی، به بهیم‌سین حمله می‌کند. در این نبرد باکه کشته می‌شود. بهیم‌سین لاشه او را تا دروازه شهر می‌کشانند و خود از دروازه دیگر نزد مادر و برادرانش می‌رود تا قبل از شناخته شدن از شهر خارج شود. مردم که می‌بینند دیو کشته شده است نزد برهمن می‌روند تا از ماجرا مطلع شوند، برهمن نیز ماجرا را برای آنها بازگو می‌کند. (مهابهارت، ۱۳۸۰: ۱۶۸)

۲.۲ تشابه کنش‌های داستانی

این دو داستان از پاره‌های مشابهی تشکیل شده‌اند:

الف- نخست مرحله تعادل (آرامش) اولیه: هر دو داستان، با تصویری پردیس‌گونه آغاز می‌شوند؛ توصیف آشتی، وفور نعمت، طبیعت و آب، یادآور آرامش حاکم بر جهان اسطوره‌ای است، اما با پیش رفتن سیر داستان، سایه هراس و حادثه احساس می‌شود. این مرحله در داستان «فریدون و ضحاک» دوران جمشید است که از درخشان‌ترین دوره‌های اساطیری شاهنامه به شمار می‌رود.^۱ در داستان «بهیما و باکه» نیز پیش از آمدن باکه و حمله به مردم آرامشی بر شهر یک‌چکر حاکم است. خانواده پاندوان هم پیش از اطلاع یافتن از وجود باکه در آرامش به سر می‌برند. آنها «روزها از شهر بیرون آمده، سیر اطراف می‌کردند و شب در خانه برهمن می‌آمدند.» (همان: ۱۶۷)

ب- مرحله دوم؛ به هم خوردن تعادل و آرامش: ضحاک قدرت را در دست می‌گیرد و با ماجراهایی که بر او می‌گذرد، مردم را خوراک مارهای روییده بر شانه‌های خود می‌کند. در حکایت «بهیما و باکه» دیو آدمخوار مجاور شهر، آرامش مردم را بر هم می‌زند و هر روز تعدادی را می‌کشد.

پ- مرحله سوم؛ چاره‌جویی اولیه: در این مرحله تعادل ناپایداریه وجود می‌آید: مردم قرار می‌گذارند خود خوراک روزانه اهریمن را فراهم کنند.^۲

ت- در مرحله چهارم یکی از افرادی که از این وضع آسیب فراوان دیده برای نابودی ضدقهرمان تلاش می‌کند. در شاهنامه کاوه و در مهابهارت برهمن که نوبت پسران آنهاست که کشته شوند، زمینه را برای از بین بردن ضدقهرمان فراهم می‌آورند.

مطالعه تطبیقی داستان «فریدون و ضحاک» ... (فرانک جهانگرد و طیبه گلستانی حتکنی) ۴۹

ث- مرحله پنجم؛ مرحله نابودی ضدقهرمان: در هر دو اثر ضدقهرمان مغلوب قهرمان می‌شود، با این تفاوت که در مهابهارت بهیما، باکه را می‌کشد، اما در شاهنامه، فریدون، ضحاک را در غاری در کوه دماوند در بند می‌کند^۳:

به کوه اندرون جای تنگش گزید	نگه کرد غاری بُنش ناپدید
بیاورد مسمارهای گران	به جایی که مغزش نبود، اندر آن
فرورد و بستش بدان کوه باز	بدان تا بماند به سختی دراز
ببستش بر آن گونه آویخته	و زو خون دل بر زمین ریخته

(فردوسی، ۱۴۰۰: ۴۸/۱۱)

و در نهایت مردم را از شر نیروهای اهریمنی می‌رهاند و آرامش را به جامعه بازمی‌گرداند.

۳.۲ شخصیت‌ها

در این دو داستان علاوه بر کنش‌ها، شخصیت‌ها نیز شباهت‌هایی به هم دارند:

۱.۳.۲ قهرمان‌ها

۱.۱.۳.۲ قهرمان در مهابهارت

«بهیما» در مهابهارت قهرمانی شناخته شده است. او در اسطوره‌های هندی از فرزندان خدای باد، وایو (Vāyu) و برادر هانومان به شمار می‌آید. هانومان از شخصیت‌های اصلی حماسه رامایانا و نماد ایثار و فداکاری است. «در مهابهارت، بهیما از قهرمانان تندخو، آزمند و دشمن اهریمنان و از قهرمانان قوم پاندوان و از نظر خلق و خوی بیش از «هانومان» به پدر خویش وایو نزدیک است.» (ایونس، ۱۳۷۳: ۱۴۵) این قهرمان، کاملاً زمینی نیست؛ او فرزند وایو، از خدایان مهم و کهن ودایی است که همراه با اگنی (Agni) و سوریا (Sūrya) از او یاد می‌شود. «وایو، تنها در نقش یک خدای طبیعت پدیدار نمی‌شود، دم او زندگی بخش‌خدایان و انسان‌هاست. وایوداماد خدای صنعتگر "توشتری" است.» (همان: ۲۳)

داستان «بهیما و باکه» این چنین آغاز می‌شود: پاندوان «روزها هر طعامی که می‌یافتند همه را پیش مادر خود می‌آوردند. «کتی» آن را دو بخش می‌کرد، یک بخش را به چهار پسر خود می‌داد و یک حصه را تنها به بهیم‌سین می‌داد.» (مهابهارت، ۱۶۷: ۱۳۸۰) پرخوری، قدرت،

جنگجویی و خشم از صفات بارز این قهرمان است. این ویژگی‌ها سبب شده بهیما برای رفتن نزد اهریمن انتخاب شود. کسی که می‌خواهد با اهریمن بجنگد باید نیرویی ماورایی داشته و از خانواده خدایان باشد. در مهابهارت آمده کنتی، موهبت بارور شدن از خدایان را داشت. با نیایش وایو، بهیما و با نیایش «درمه» (Dharma) یودیشتهیرا (Yudhisthira) و با نیایش ایندرا (Indra) آرجونا (Arjuna) از او زاده شد.

بهیما مانند دیگر قهرمانان اسطوره‌ای برای شکست اهریمن ویژگی‌های خاصی دارد؛ قدرت، نیرو، خشم، دشمنی در برابر اهریمنان و نژادگی، از او قهرمانی ممتاز ساخته است. افزون بر آن بهیما به جنگجویی و استفاده از گرز نیز شهرت دارد. (ر.ک. ذکرگو، ۱۳۹۴: ۲۹۴) کنتی وی را بر اساس این ویژگی‌ها از میان پنج پسرش برای رویارویی با اهریمن انتخاب می‌کند. این پنج پسر یودیشتهیرا (Yudhishtira)، بهیما (Bhima)، ارجونا (Arjuna)، ناکولا (Nakula)، سهادوا (Sahadeva) نام دارند و به ترتیب نماد پادشاهی فرزانه، نیرو، نجابت، مهربانی و فداکاری خوانده شده‌اند. آنان را نماد حواس پنجگانه (ر.ک. کمبل، ۱۳۸۹: ۳۲۹) نیز دانسته‌اند.

۲.۱.۳.۲ قهرمان در شاهنامه

قهرمان این داستان در شاهنامه فریدون است که در برابر ضحاک قرار می‌گیرد. همان طور که اشاره شد، قهرمان لازم است متناسب به خدایان باشد، در مهابهارت بهیما از فرزندان خدای باد، وایو است. اما در شاهنامه از آنجا که کاوه و فرزندش فره ایزدی ندارند و از نژاد شاهان نیستند، به سوی فریدون رهسپار می‌شوند. فریدون نژاده‌ای است مورد حمایت نیروهای غیبی. «فریدون در اوستا قهرمانی است که شخصیتی نیمه‌خدایی دارد و لقب او اژدهاکش است.» (حریریان، ۱۳۸۳: ۱۰۲) فریدون این لقب را پس از چیرگی بر ضحاک به دست می‌آورد. آبتین پدر فریدون، از قربانیان ضحاک، دومین کسی است که هوم را مطابق آیین می‌فشارد^۴ و بدین دلیل، صاحب فرزندی چون فریدون می‌شود. او با سروش ارتباط دارد. «در اساطیر و داستان‌های ایرانی (غیر از متون زرتشتی) شخصیت فریدون، بیش از همه قهرمانان با گاو پیوند دارد.» (عبداللهی، ۱۳۸۱: ۸۶۳) گاو در اسطوره‌های هند و ایران مرتبط با ابرهای باران‌زا و در تقابل با ضحاک؛ نماد خشکی، قرار دارد.

فریدون با پیروزی بر اهریمنی چون ضحاک، به بخشی از فرّ جم دست می‌یابد. او دیوهای مازندر^۵ را نیز شکست می‌دهد. (مینوی خرد، ۱۳۸۰: ۴۶) و مانند بهیما و اغلب قهرمانان

مطالعه تطبیقی داستان «فریدون و ضحاک» ... (فرانک جهانگرد و طیبه گلستانی حتکنی) ۵۱

اسطوره‌ای، دشمن اهریمنان است. بنابراین فریدون ویژگی‌های خاصی دارد که با تکیه بر آنها در برابر ضحاک قرار می‌گیرد، ضحاک را به بند می‌کشد و آرامش را بازمی‌گرداند.

۲.۳.۲ ضدقهرمان‌ها

۱.۲.۳.۲ ضدقهرمان در مهابهارت

«باکه» در اسطوره‌های هند از اهریمنان آدمخوار و اسوراها (Asuras) است، که دشمن خدایانند. گروه ماران و اژدرماران به عنوان اسوراها اغلب برای دستیابی به نوشابه جاودانگی در برابر خدایان قرار می‌گیرند و با آنها می‌جنگند. بر پایه این بن‌مایه‌روایت‌های متعددی در اساطیر و حماسه‌های هندی پرداخته شده است. از طرفی مار یا اژدها در اساطیر هند و ایران نماد دیو خشکی نیز هست. خویشکاری او جلوگیری از بارش ابرهای باران‌زاست. انسان‌ها توان رویارویی و جنگ با او را ندارند، بلکه تنها قهرمانانی با خاستگاه خدایی یا نیمه‌خدایی و تحت حمایت خدایان می‌توانند او را نابود کنند و مردم را از ستم او برهانند. بهیما نیز، چنان که ذکر شد، پسر وایوست. صفت بارز بهیما و پدرش وایو دشمنی با اهریمنان است. بهیما در مهابهارت از مخالفان سرسخت اسوراهاست، که سرانجام باکه آدمخوار را نابود می‌کند. در این نبرد تأکید اصلی بر قدرت جسمانی قهرمان است؛ بهیما در حالی بر باکه غلبه می‌کند که هیچ یک از مردم شهر «ایک‌چکرا» نمی‌تواند با دیو بجنگد و پیروز شود. وی چنان که ذکر شد، انسانی با قدرتی مافوق طبیعی است.

۲.۲.۳.۲ ضدقهرمان در شاهنامه

نام ضحاک در اوستا به صورت «دهاک» یا «آژی‌دهاک» یا «آژی» آمده است: اژدهایی سه سر که فریدون با او می‌جنگد. در نوشته‌های پس از اوستا او به شکل انسان نمایان می‌شود. پس از خودستایی جمشید، که به گسستن فراوان انجامید، ضحاکبر سرزمین ایران مستولی شد و هزار سال حکومت کرد. «آژی‌دهاک در متن‌های دینی ایران از دیوان و فرزند اهریمن است که سه سر، شش چشم و سه پوزه دارد.» (حریریان، ۱۳۸۳: ۱۰۱) اما در شاهنامه، فرزند امیری نیک‌سرشت به نام «مرداس» است. ارتباط ضحاک با اهریمن امری مسلم است. او پادشاهی ستمگر است که با فریبکاری اهریمن، پدر خود را می‌کشد، بر جمشید غلبه می‌کند و فرمانروا می‌شود. اهریمن بر دوش‌های ضحاک بوسه می‌زند. از جای بوسه‌ها دو مار می‌روید که

خوراک آنان، مغز سر جوانان ایران است. او هر روز مغز سر دو تن از آدمیان را به مارها می‌دهد تا آنان را سیر نگه دارد و از گزند آنها در امان باشد. یکی از قربانیان او «آبتین»، پدر فریدون است. ضحاک پس از این که خوابی می‌بیند و خوابگزاران آن را تعبیر می‌کنند، به دنبال فریدون است. در این میان، کاوه به پشتیبانی از فریدون برمی‌خیزد؛ او که از ستم ضحاک، کشته شدن پسران و اسیری آخرین پسرش در خشم است، با سپاهی از مردم، فریدون را حمایت می‌کند. سرانجام فریدون به پادشاهی می‌رسد. ضحاک که در پی یافتن او به هندوستان رفته بود، با شنیدن خبر بر تخت نشستن فریدون بازمی‌گردد و به مقابله با فریدون می‌رود. فریدون، قصد جان او می‌کند اما سروش او را از این کار بر حذر می‌دارد و در نهایت فریدون ضحاک را به بند می‌کشد و به دماوند برده و در غاری زندانی می‌کند.

۴.۲ سایر همانندی‌ها

در هر دو داستان نقش مادر حائز اهمیت است. مادر فریدون^۲ و مادر بهیما، قهرمانان را برای رویارویی با اهریمن پشتیبانی می‌کنند. در هر دو داستان چهره پیر خردمندی دیده می‌شود که زمینه ظهور قهرمان اصلی و نابودی اهریمن را فراهم می‌کند. در «بهیما و باکه» نوبت پسر برهمن است که خوراک دیو شود. «برهمن نام بالاترین طبقه جامعه طبقاتی هندوستان است.» و «برهما شکلی دیگر از برهمن و از خدایان سه‌گانه است که همراه با شیوا (Shiva) مظهر فنا و ویشنو (Vishnu, Beshnu) مظهر بقا و پرورش همراه» و «در لغت به معنای نمو و گسترش است.» (اعظم لطفی، ۱۳۸۷: ۱۳۳-۱۳۴) و در شاهنامه نوبت پسر کاوه آهنگر. هر کدام از آنها به نحوی زنجیره کشتار و قربانی شدن انسان‌ها را قطع می‌کنند و زمینه‌ساز ظهور قهرمان می‌شوند.

۱.۴.۲ چاره‌جویی در داستان ضحاک

در شاهنامه چاره‌جویی برای نجات مردم در دو مرحله انجام می‌شود. نخست هنگامی که خوالیگران به جای دو انسان، یک انسان و یک گوسفند را قربانی می‌کنند و بدین ترتیب هر روز یک نفر را نجات می‌دهند. در این بخش داستان جایگزینی تدریجی قربانی حیوان به جای انسان دیده می‌شود. نکته‌ای که نظیر آن را مهرداد بهار در ماجرای حضرت ابراهیم (ع) و قربانی کردن فرزندش نشان داده است. (ر.ک. بهار، ۱۳۸۱: ۳۰۶) حیوانی که در این داستان‌ها برای قربانی شدن جایگزین انسان شده، قوچ یا گوسفند است. دوم زمانی که ضحاک به بند کشیده می‌شود و مردم از ستم او رها می‌شوند.

مطالعه تطبیقی داستان «فریدون و ضحاک» ... (فرانک جهانگرد و طیبه گلستانی حتکنی) ۵۳

پایان کار ضحاک در شاهنامه و در روایات کتبی و شفاهی یکسان نیست. در پاره‌ای از روایات، ضحاک در چاه یا غاری در بند می‌شود. (ر.ک. آیدنلو، ۱۳۸۸: ۱۲) به عقیده زرتشتیان «اورمزد هشدار می‌دهد که اگر ضحاک را بکشد زمین پر از مار، کژدم، چلپاسه، وزغ و مور خواهد شد.» (آموزگار، ۱۳۸۶: ۵۷)

۳. اصالت داستان در شاهنامه و مهابهارت

هرچند دلایلی که دارمستتر برای تأثیرپذیری مهابهارت از روایت شاهنامه آورده در مورد راه یافتن داستان فریدون و ضحاک به مهابهارت نیز موجه و پذیرفتنی است، برای اتمام بیشتر به این موارد نیز می‌توان اشاره کرد:

۱.۳ از لحاظ محتوایی

یک اسطوره شاخص ایرانی که کل اساطیر و افسانه‌ها و نیز فرهنگ و تاریخ ایران را به گونه‌ای برجسته باز می‌تاباند، اسطوره پیکار فریدون و کاه و گرشاسب با ضحاک، اژدهاک، اژدهاک است که سرانجام به شکست و مرگ ضحاک می‌انجامد. (ستاری، ۱۳۸۸: ۵۹)

این اسطوره از این حیث «الگوی فرهنگ اساطیری ایران است که ویژگی‌ها و خویش‌کاری‌هایی دارد که آن را شاخص و ممتاز و به اعتباری همتای اسطوره پرومته در اساطیر یونان می‌کند.» (همان: ۷۶) اما حکایت فرعی بهیما و باکه چنین جامعیت، ویژگی‌ها و جایگاهی ندارد.

۲.۳ از لحاظ ساختاری

داستان «فریدون و ضحاک» از داستان‌های اصلی شاهنامه است و حذف آن آسیب کلی به دروه اسطوره‌ای شاهنامه و زنجیره اصلی پادشاهان پیشدادی وارد می‌آورد. اما حکایت «بهیما و باکه» از حکایت‌های فرعی مهابهارت به شمار می‌رود. این رویداد در مسیر سفر بهیما روی می‌دهد. حذف این حکایت فرعی آسیب چندانی به اصل داستان وارد نمی‌آورد و شاید دلیل انتساب آن به بهیما این باشد که او در مهابهارت نماد قدرت و نیرو به شمار می‌رود.

۳.۳ از لحاظ نمادشناسی

نمادها در داستان «فریدون و ضحاک» همخوانند. در کنار فریدون، گاو، مادر (زن) و غار دیده می‌شوند؛ همچنین فریدون از طریق گاو با ابرهای باران‌زا در پیوند است که همگی این نمادها مربوط به ماه‌اند. در کنار ضحاک نیز مار، خشکی و آتش دیده می‌شود که همگی از نمادهای مهری به شمار می‌آیند. به گونه‌ای که رویارویی این نمادها می‌تواند تقابل ماه و مهر و شاید تقابل ماه‌پرستی با مهرپرستی و نبرد دیرینه آنها را نشان دهد که در این نبردها گاه پیروزی‌های چشمگیری نصیب ماه‌پرستان می‌شده است. (ر.ک. صمدی، ۱۳۶۹: ۲۶) اما در داستان بهیما و باکه، بهیما، که پیشتر هم به عنوان نماد نیرو و قدرت معرفی شده بود، در این حکایت با همان ویژگی ایفای نقش می‌کند.

۴.۳ از لحاظ داستانی

در شاهنامه قهرمان با تکیه بر خرد و توان و خوی نیک بر ضدقهرمان فایق می‌آید، اما در مه‌بهارتنها توان و نیروی جسمانی قهرمان سبب چیرگی او بر ضدقهرمان می‌شود. کنش قهرمان شاهنامه پرداخت دقیق‌تر و حساب شده‌تری در شأن یک داستان اصلی دارد، اما در داستان مه‌بهارت کنش قهرمان ساده و در اندازه یک داستان فرعی است.

۴. نتیجه‌گیری

داستان‌های «فریدون و ضحاک» در شاهنامه و «بهیما و باکه» در مه‌بهارت، از پنج برش داستانی همانند تشکیل شده‌اند: آرامش اولیه، برهم خوردن آرامش، چاره‌جویی، برقراری آرامش ناپایدار، ایجاد زمینه برای ظهور قهرمان، نابودی ضد قهرمان. قهرمان‌های دو داستان نیز شباهت‌هایی دارند: هر دو مورد تأیید نیروهای غیبی‌اند. ضدقهرمان‌ها نیز هر دو دیو، اهریمنی، در ارتباط با مار و اژدها، نمادی از خشکی و در تقابل با باروری و حیات‌بخشی هستند. در کنار شخصیت‌های اصلی، شخصیت‌های فرعی همانندی نیز دیده می‌شود: هر دو قهرمان با اجازه و حمایت مادر خود با اهریمن رویاروی می‌شوند و هر دو در حمایت پیری قرار دارند.

از تفاوت‌های بارز دو داستان کشته شدن یا نشدن ضدقهرمان به دست قهرمان است. در روایات دیگری از اسطوره ایرانی، ضحاک به دست فریدون کشته می‌شود. داستان بهیما و باکه شباهت بیشتری به آن دسته از روایت‌ها دارد. بررسی دو داستان از جنبه‌ها محتوایی، ساختاری، نمادشناسی و داستانی نشان می‌دهد داستان بهیما و باکه و داستان ضحاک، از اصل مشترکی

مطالعه تطبیقی داستان «فریدون و ضحاک» ... (فرانک جهانگرد و طیبه گلستانی حتکنی) ۵۵

سرچشمه گرفته‌اند که احتمالاً مربوط به دوره همزیستی دو قوم هند و ایرانی است. در شاهنامه نجات جوانان ایرانی به دست آشپزان را می‌توان اشاره به مرحله رشد انسان‌ها و گذار از مرحله قربانی کردن انسان به قربانی کردن حیوان (گوسفند) به شمار آورد. در شاهنامه رویارویی نمادهای مربوط به مهر و ماه و غلبه نمادهای ماه؛ باروری، زندگی بخشی و حاصل خیزی نیز دیده می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. پیش از سطره اهریمن بر ضحاک نیز تا حدی آرامش حکمفرماست.
۲. تأمین غذای دشمن بنا به مصلحت وقت، در حکایت‌های دیگری نیز آمده است. به عنوان نمونه می‌توان به این حکایت‌ها اشاره کرد: «شیر و خرگوش» و «غوک و مار» در کلیله و دمنه و حکایت‌های «موش و گربه» (وراوینی، ۱۳۸۰: ۳۷۵) و «زغن و مرغ ماهی‌خوار» در مرزبان‌نامه (وراوینی، ۱۳۸۰: ۳۶۲) هرچند در حکایت اخیر زغن به تعهد خود مبنی بر تأمین غذای مرغ ماهی‌خوار عمل نمی‌کند.
۳. در بعضی از روایت‌های دیگر، از جمله در اسطوره مربوط به مهرگان، فریدون ضحاک را می‌کشد. (ر.ک. بهار، ۱۳۸۶: ۳۰۳)
۴. پدر جمشید اولین کسی بود که هوم را مطابق با آیین فشرد.
۵. دیوان مازندر یا دیوان مازندران از یاران اهریمن‌اند که از اهروامزدا شکست می‌خورند. سروش بزرگترین دشمن دیوان مازندر است. پرنده اشوزوشت نیز آنها را از سر راه برمی‌دارد. هوشنگ نیز به یاری فره ایزدی دو سوم از دیوان مازندر را می‌کشد. (ر.ک. اکبری مفاخر، ۱۳۹۱: ۳۵)
۶. در شاهنامه فرانک و در بهمن نامه فرارنگ.
۷. برهما، ویشنو و شیوا به تثلیث تری مورتی (Tirimorti) معروفند. (اعظم لطفی، ۱۳۸۷: ۱۳۴)

کتاب‌نامه

- آموزگار، ژاله (۱۳۸۶). *تاریخ اساطیری ایران*، چاپ دوم، تهران: سمت.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸). «نکته‌هایی از روایات پایان کار ضحاک»، *کاوش‌نامه*، شماره هجدهم، ص ۹-۴۸.
- اعظم لطفی، فرزانه (زمستان ۱۳۸۷). «بررسی واژه‌های هندی در شاهنامه فردوسی»، *پژوهش‌های زیان خارجی*، شماره ۵۰، ص ۱۲۷-۱۴۵.
- اکبری مفاخر، آرش (۱۳۹۱). «بنیادهای اساطیری و حماسی داستان دیوان مازندران در شاهنامه»، *پژوهشنامه ادب حماسی*، شماره چهاردهم، ص ۳۳-۶۴.

- ایونس، ورونیکا (۱۳۷۳). *شناخت اساطیر هند*. ترجمه محمدحسین باجلان فرخی، چاپ اول، تهران: اساطیر. بهار، مهرداد (۱۳۸۱). *از اسطوره تا تاریخ*، چاپ سوم، تهران: چشمه.
- حریریان، محمود [و دیگران] (۱۳۸۳). *تاریخ ایران باستان*، جلد اول، چاپ چهارم، تهران: سمت.
- دارمستتر، جیمز (۱۳۸۶). «وجوه مشترک میان مهابهارت و شاهنامه». *جهان اسطوره‌شناسی*، جلد پنجم، ترجمه جلال ستاری، تهران: مرکز، ص ۱۶۳-۱۹۴.
- ذکرگو، امیرحسین (۱۳۹۴). *اسطوره‌شناسی و هنر هند*، چاپ اول، تهران: فرهنگستان هنر.
- ستاری، جلال (۱۳۸۸). «اسطوره ایرانی»، *جهان اسطوره‌شناسی*، جلد دهم، چاپ دوم، تهران: مرکز.
- صمدی، مهرانگیز (۱۳۶۷). *ماه در ایران*، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عبداللهی، منیژه (۱۳۸۱). *فرهنگ نامه جانوران در ادب پارسی*، چاپ اول، تهران: پژوهنده.
- عجلی، سارا و سید احمد خاتمی و ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق (۱۳۹۹). «تحلیل تطبیقی سهراب در شاهنامه و بهررواهن در مهابهارت»، *پژوهش نامه ادب حماسی*، سال شانزدهم، شماره اول، ص ۲۱۱-۲۳۰.
- عفیفی، رحیم (۱۳۸۳). *اساطیر و فرهنگ ایرانی*، چاپ دوم، تهران: توس.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۴۰۰). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، چاپ دهم، تهران: انتشارات سخن.
- قبادی، حسینعلی و علی‌رضا صدیقی (۱۳۸۵)، «مقایسه شخصیت رستم و ارجن در شاهنامه و مهابهارت»، *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره هفتم، ص ۱۰۳-۱۱۴.
- کمبل، جوزف (۱۳۸۹). *اساطیر مشرق زمین*، ترجمه علی اصغر بهرامی، چاپ دوم، تهران: جوانه رشد.
- مهابهارت (۱۳۸۰). ترجمه سید محمدرضا جلالی نائینی، چاپ دوم، تهران: طهوری.
- مینوی خرد (۱۳۸۰). ترجمه احمد تفضلی، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: توس.
- نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۸۱). *کلیله و دمنه*، چاپ بیست و دوم، تهران: امیرکبیر.
- وراوینی، سعدالدین (۱۳۸۶). *مرزبان‌نامه*، به کوشش خلیل خطیب‌رهر، چاپ یازدهم، تهران: صفی‌علیشاه.